

مقاله ای از انگلس

## افغانستان

# سرزمینی، با مردمانی شجاع و بی قرار!

ترجمه حمید محوی

افغانستان

افغانستان کشور آسیایی وسیعی است که در شمال غربی هند و بین پارس و هند، و از طرف دیگر بین هندوکش (1) و آفیانوس هند واقع شده است (2). و تا پیش از این، مناطقی از پارس در خراسان و کوهستان (3) و هرات، و به مین ترتیب بلوچستان، کشمیر، سند (4) و بخش قابل ملاحظه ای از پنجاب را در بر می گرفته است. در سر حدّات کنونی، جمعیت افغانستان احتمالاً حدود چهار میلیون نفر است. موقعیت جغرافیایی افغانستان و خصوصیات ویژه مردم این کشور از نظر سیاسی واجد اهمیت قابل توجهی است و نمی توان آنرا در رابطه با مسائل آسیای مرکزی دست کم پنداشت. دولت سلطنتی است، اما اقتدار شاه در رابطه با اتباع دلیر و **نافرمان**، امری نامطمئن بنظر می رسد. کشور به مناطق مختلفی تقسیم شده است و هر منطقه توسط نماینده شاه اداره می شود و هم اوست که مالیات ها را جمع آوری می کند و به پایتخت می فرستد. افغان ها نژادی اصیل و دلیر، نیرومند و مستقل هستند. تنها فعالیت آنها دامداری و کشاورزی است و نسبت به تجارت و حرفه های دیگر کاملاً بی اعتنا بنظر می رسند و چنین فعالیت هایی را با تحقیر به هندوها و دیگر ساکنین شهرها واگذار می کنند. برای آنان، جنگ محرکی است که در زندگی و فعالیت های یکنواخت آنان تنوعی تازه ایجاد می کند. افغانها به قبایل مختلفی تقسیم می شوند که در رأس آنها رؤسای مختلفی به نوعی و بشکلی فئودالی قدرتمداری می کنند. تنفر رام نشدنی از قدرت، و عشق به استقلال فردی مانع از این بوده است که به ملّتی قدرتمند تبدیل شوند. با این وجود همین بی ثباتی و خود اختیاری، از آنان همسایه های خطرناکی ساخته است. چرا که مستعد تسلیم شدن به بوالهوسیهایشان بوده و از همین رو تمایلاتشان بر راحتی میتواند به تحریک توطئه های ماهرانه جهان سیاست به فعالیت واداشته شوند. دو طایفه اصلی در میان پشتون ها، یعنی درانیها (5) و قیلدزیها (6) بی وقفه چاقوهایشان را برای یکدیگر بیرون می آورند. درانیها قدرتمندترین طایفه هستند و بر حسب چنین قدرتی است که رئیس آنها یا خان (7) خود را شاه افغانستان می داند. درآمد او معادل ده میلیون دلار است. ولی حیطة اصلی اقتدار او تنها به قبیله خود او محدود می شود. مأمورین نظامی قاعدتا از جانب درانیها تأمین می شود، و بقیه ارتش از میان قبایل دیگر و ماجراجویانی که به امید مزد و غارت به آن می پیوندند. امور عدلیه در شهرها به حاکم شرع واگذار می شود ولی افغانها به ندرت به قانون مراجعه می کنند. قدرت خان ها در امور کیفری در حدّ حق تعیین سرنوشت برای مرگ و زندگی است. نزد آنان، انتقام خون ریخته شده وظیفه ای فامیلی است. با این وجود مردمی آزاد منش و سخاوتمند هستند و وقتی که تحریکشان نکنند، مهمانوازی نزد آنان از چنان حالت تقدس خاصی برخوردار است که حتی اگر دشمن خونی باشد و با آنها نان و نمک بخورد، حتی اگر از روی خدعه گری باشد، از انتقام مبرا خواهد ماند و حتی می تواند در برابر مخاطرات دیگر از میزبان خود درخواست حمایت کند. افغان ها مسلمان و سنی مذهب هستند، ولی تعصب خاصی ندارند و ازدواج بین سنی و شیعه امر استثنایی به حساب نمی آید. افغانستان بطور متوالی تحت سلطه مغول و پارس بوده است. پیش از رسیدن انگلیسیها به سواحل هند، تهاجمات خارجی به دشتهای

هندوستان پیوسته از طریق افغانستان صورت می گرفت. سلطان محمود، چنگیزخان، تیمورخان و نادر شاه، همگی از همین راه عبور کردند. در سال 1747، پس از مرگ نادر، احمد شاه که هنر جنگ را نزد ماجراجویان نظامی آموخته بود، بر آن شد تا به سیطره پارس پایان بخشد. در عهد سیادت او افغانستان به اوج بزرگی و شکوفایی خود در دوران مدرن رسید. او به خاندان سودوزی (8) تعلق داشت و اولین کاری که انجام داد تصاحب غنائمی بود که رئیس وفات یافته او از هند آورده و بر جا گذاشته بود. در سال 1748، او به تاراندن والی مغول در کابل و پیشاور نائل آمد و با عبور از اندو (9) بسرعت پنجاب را تسخیر کرد. سیطره او از خراسان تا دهلی گسترش یافته بود و او حتی شمشیر خود را در معرض آزمون شمشیرهای شاهزادگان محرات (10) قرار داد. با این وجود چنین جنگهایی مانع از این نشد که او از هنر صلح بی بهره باشد و حتی توانست نام خود را به عنوان شاعر و تاریخ نویس زبان زد خاص و عام کند. او در سال 1773 از جهان رفت و تاج پادشاهی را برای پسرش تیمور به ارث گذاشت. ولی چنین مسئولیتی از عهده او خارج بود. او شهر قندهار را که توسط پدرش بنیانگذاری و در مدت کوتاهی به شهری پر جمعیت و ثروتمندی تبدیل شده بود رها کرد و پایتخت حکومت خود را در کابل مستقر ساخت. در طول حکومت او اختلافات بین قبایل که توسط احمد شاه سرکوب شده بود، دوباره به حالت فعال در آمد. تیمور در سال 1793 درگذشت و زماون (11) جانشین او شد. این شاهزاده در این اندیشه بود که قدرت مسلمانان را در هند تقویت کند. چنین طرحی تصرفات انگلیس را قویا به مخاطره می انداخت، بطوریکه سر جان ملکم مأموریت یافت که در سر حدّات به ملاقات افغان ها برود و آنان را به آرامش و احترام به قانون دعوت کند، و از طرف دیگر با پارس باب مذاکراتی را گشودند تا چنانچه افغان ها بخواهند دست به حرکتی بزنند، در اینصورت با همکاری پارس از دو جانب زیر آتش قرار گیرند. با این وجود چنین پیشگیریهای ضرورتی نداشت زیرا زماون شاه (11) بیش از اندازه گرفتار دسیسه چینی ها و شورشهای داخلی بود و طرحهای بلند پروازانه او نقش بر آب شده بود. برادر شاه، محمود، شهر هرات را به تصرف خود در آورد و بدین نیت که آنرا به حکومتی مستقل تبدیل کند، ولی طرح او با شکست مواجه شد و به پارس گریخت. زماون شاه به یاری خاندان باراکسیس (12) بر تخت سلطنت جلوس کرده بود که در رأس آن شیل افروز خان (13) قرار داشت. انتخاب وزیری از جانب زماون شاه که محبوبیتی در بین مردم نداشت، موجب تنفر طرفداران قدیمی او شد و بر این اساس بود که تو طئه چینی کردند، ولی با آشکار شدن چنین توطئه ای، شیل افروز خان بقتل رسید. در پی چنین حوادثی شورشیان محمود را فراخواندند، و زماون شاه زندانی شد و چشم هایش را نیز درآوردند. پس از محمود که درانی ها از او حمایت کرده بودند، قیلدیزها شاه شجاع (14) را داشتند که مدتی بر تخت سلطنت نشست ولی سرانجام با توطئه و خیانت طرفداران خودش متواری و به سیک ها پناهنده شد. در سال 1809 ناپلئون ژنرال گاردن (15) را به پارس فرستاد و به این امید که شاه را (16) به تسخیر هند تشویق کند، و دولت انگلیس در هند نیز نماینده ای به دربار شاه شجاع فرستاد که مقاومتی را در مقابل پارس سامان دهد. در این دوران راجیت-سینگ (17) با افتخار به قدرت رسیده بود. او از جمله رؤسای سیک بود که با تدبیر به کسب استقلال از افغانها نائل آمده، و حکومت خود را در پنجاب مستقر ساخته بود، و به این ترتیب لقب مهاراجا (شاه کبیر) به او داده بودند و مورد احترام دولت انگلیس و هند نیز بود. با این وجود محمود قدرت طلب و غاصب، نمیبایستی مدت زیادی از پیروزی خود خشنود باشد. فاتح خان (18) از وزرای او بود که متناوبا بر اساس بلند پروازی ها و منافع شخصی متناوبا بین محمود و شاه شجاع رفت و آمد می کرد، و سرانجام توسط پسر شاه بنام کامران دستگیر شد که پس از در آوردن چشمهایش او را بقتل رساند. خاندان قدرتمند وزیری که بقتل رسیده بود، بخاطر انتقام خون او قسم یاد کردند. دست نشانده ای که شاه شجاع باشد را فراخواندند و محمود متواری شد. با این وجود

شاه شجاع، که موجب نارضایتی هایی شده بود، خیلی زود قدرت را به یکی از برادرانش واگذار کرد. محمود به هرات که تحت سلطه او بود گریخت و پس از درگذشت او بسال 1829، پسرش کامران جانشین او شد. خاندان براکسیس(12) که از این پس در اوج قدرت بسر می بردند، سرزمین را بر اساس سنت های ملی بین اعضا تقسیم کردند، بدین معنا که منازعات ادامه خواهند یافت ولی تنها در مقابله با دشمن مشترک خواهد بود که اتحاد خود را باز خواهند یافت. یکی از برادران محمد خان شهر پیشاور را در اختیار خود داشت و بخاطر آن به راجیت سینگ مالیات می پرداخت، یکی دیگر در غزنی، و سومی در قندهار، در حالیکه دوست محمد(19) که قدرتمندترین این خاندان بود در کابل حکومت می کرد. و نزد هم او بود که بسال 1835، کاپیتان الکساندر برن(20) را به عنوان سفیر فرستادند، و همین، زمانی بود که انگلستان و روسیه در مورد پارس و آسیای مرکزی، بر علیه یکدیگر دسیسه چینی می کردند. به این ترتیب به دوست محمد قول اتحادی را داد که خوشایند او واقع نشد. چه دولت انگلیس و هند از او تمام انتظارات ممکن را داشت ولی بی آنکه ما به ازایی پیشنهاد کند. در سال 1838 پارس ها به مدد روس ها هرات را به محاصره در آوردند که در واقع کلید افغانستان و هند بود. یک نماینده پارسی و یک نماینده روس به کابل گسیل شدند، و دوست محمد با توجه به رد بریتانیایی ها از قبول هر گونه تعهد عینی، از آنها استقبال بعمل آورد و موجب گشایش هایی برای طرف مقابل شد. کاپیتان الکساندر برن رفت، و لرد اکلاند(21) که والی اعظم (22) هند بود، تحت تأثیر دبیر دفتر خود مک ناگتن(23) مصمم گشت تا دوست محمد را بخاطر عملی که مرتکب شده بود، تنبیه کند. و بر این اساس عزل و جایگزین کردن او توسط شاه شجاع طرح ریزی شد که از جمله جیره بگیران دولت هندی بود. به این ترتیب قراردادی با شاه شجاع و سیکها منعقد گردید: شاه به جمع آوری سپاهی پرداخت که حقوق آنها را دولت بریتانیا می پرداخت و آموزش آنها نیز به عهده افسران بریتانیایی بود، و در عین حال واحدهای انگلیسی- هندی در منطقه ساتلج (24) متمرکز شدند. مک ناگتن به معاونت برن(20) این لشکر کشی را به عنوان فرستاده انگلیس به افغانستان همراهی می کرد. در این فاصله زمانی پارس ها به محاصره هرات خاتمه دادند، و در نتیجه تنها انگیزه مداخله در افغانستان از میان برداشته شده بود. با این وجود در دسامبر 1838 واحدهای نظامی به طرف سند(25) حرکت کردند: تمام کشور را به تسلیم واداشتند و از این پس می بایستی که به نفع سیک ها و شاه شجاع باج و خراج بپردازند. به تاریخ 20 فوریه 1839، ارتش بریتانیا از اندو (26) عبور کرد. این ارتش شامل تقریباً 12000 مرد جنگی به همراهی 40000 غیر نظامی بود و البته بدون محاسبه سپاهی که اخیراً توسط شاه شجاع ایجاد شده بود. در ماه مارس به گذرگاه بلان(27) رسیدند، اندک اندک کمبود مواد غذایی و علوفه اولین نتایج خود را با سقط شدن صدها شتر اعلام کردند، و بخش قابل ملاحظه ای از بار و بندیل ها از دست رفت. در 7 آوریل از گذرگاه **خوجاک (28) بدون** برخورد با هیچ مقاومتی عبور کردند، و در 25 آوریل وارد قندهار شدند، یعنی شهری که شاهزاده های افغان، برادران دوست محمد رها کرده بودند. پس از دو ماه استراحت، سر جان کین(29)، فرمانده لشکر با بجا گذاشتن یک بریگاد(30) تحت فرماندهی نات(31) در قندهار، با بخش کثیر لشکرش بطرف شمال حرکت کرد. غزنی، قلعه تسخیر ناپذیر افغانستان در 22 ژوئیه فرو افتاد. یک سرباز فراری خبر آورده بود که دروازه کابل تنها جایی ست که سنگر بندی نشده است. به این ترتیب دروازه کابل را منفجر کردند و شهر از همین طریق مورد تهاجم قرار گرفت. بعد از چنین مصیبتی، سپاهی که دوست محمد گردآوری کرده بود بیرق را به زمین نهادند و به این ترتیب در 6 اوت تمام دروازه های کابل گشوده شد. شاه شجاع ظاهراً تاجگذاری کرد ولی قدرت واقعی در اختیار مک ناگتن بود که تمام مخارج این شاهزاده را از خزانه هند می پرداخت. اینطور بنظر می رسد که تسخیر افغانستان به تمامی تحقق یافته و بخش مهمی از واحدهای نظامی برگردانده شدند. ولی افغانها به هیچ عنوان از

اینکه تحت فرمانروایی کافران فرنگی (32) باشند، خشنود نبودند، و بین سالهای 1840 و تمام 1841 شورشها یکی پس از دیگری سر تا سر کشور را به ناآرامی کشاند. واحدهای نظامی انگلیسی- هندی بناچار دائم می بایستی در حرکت باشند. با این وجود مک ناگتن بر این عقیده بود که این حالت عمومی و عادی افغانستان است و به متروپل نوشته بود که همه امور بخوبی پیش می رود و قدرت شاه شجاع در حال تثبیت است و با این حساب اخطارهای نظامیان و دیگر مأمورین سیاسی کاملاً بی نتیجه می ماند. سال 1840 دوست محمد خود را به بریتانیایی ها تسلیم کرده بود که بعد او را به هند فرستادند. تمام شورش هایی که در طول تابستان سال 1841 بوقوع پیوست، سرکوب گردید، و در اطراف ماه اکتبر، مک ناگتن به عنوان والی بمبئی برگزیده شد و آماده بود تا با واحدهای نظامی ای را که تحت فرماندهی داشت، به هند گسیل کند. ولی دیری نگذشت که طوفانی در گرفت. اشغال افغانستان برای خزانه هند سالی 1250000 لیور استرلینگ تمام می شد. و می بایستی که مخارج 16000 نظامی نظامی انگلیسی- هندی و واحدهای شاه شجاع و 3000 سرباز دیگر را تأمین می کردند که در سند و گذرگاه بولان (27) مستقر ساخته بودند. مخارج دربار شاه شجاع، کارمندان و تمام مخارج دولت او به عهده خزانه هند بود. علاوه بر اینها رؤسای افغان کمکهای مالی دریافت می کردند و یا به عبارت دیگر باید از همان منبع خریداری می شدند که مانع خسارتی شوند که در غیر اینصورت از جانب آنها تهدیدشان می کرد. مک ناگتن اعلام داشته بود که ادامه این وضع ناممکن است و دیگر مخارج افغانستان قابل تحمل نیست. بنابراین در پی راه حلی برای تقلیل بودجه، به این نتیجه رسید که راهی نیست مگر تقلیل کمک های مالی به رؤسا. از همان روزی که او چنین طرحی را به اجرا گذاشت، رؤسا نیز طرح توطئه ای را برای پایان بخشیدن به سیطره بریتانیایی ها به اجرا گذاشتند، بشکلی که خود مک ناگتن به وسیله ای تبدیل شد برای تمرکز نیروهای شورشگر که تا اینجا بشکل پراکنده بدون هماهنگی و بدون وحدت عمل علیه متجاوزین می جنگیدند. در عین حال روشن است که در این دوران تنفر از تسلط بریتانیا نزد افغانها به نقطه اوج خود رسیده بود. فرماندهی انگلیسیها در کابل به عهده ژنرال الفینستون (33) بود که پیر مردی نقرسی، نا مصمم، متناقض و کاملاً نالایق بود. واحدهای نظامی پشت حصارهای سنگربندی شده موضع می گرفتند ولی حصارها بقدری گسترده بودند که تمام پادگان به سختی قدر می شد که بر تمام آن احاطه داشته باشد چه رسد به اینکه واحدهایی برای نبرد در منطقه باز گسیل کنند. ساخت و ساز حصارها و سنگرها و چاله ها و جان پناه ها بقدری نامناسب و ضعیف بود که اسب براحتی از آن عبور می کرد. و گویی از آنجایی که تمام این نقاط ضعف کم می بود، باید اضافه کرد که موقعیت اردوگاه به شکلی بود که طعمه خوبی برای تک تیراندازهایی بنظر می رسید که در بلندی های اطراف می توانستند موضع بگیرند و مضافاً بر اینکه تمام مایحتاج و آذوقه و داروها در فاصله ای از اردوگاه نگهداری می شدند و چند باغ با دیوارهای بسته و یک قلعه کوچک که توسط انگلیسیها اشغال نشده بود، بین آنها فاصله می انداخت. قلعه بلا حصار (34) در کابل می توانست اردوی زمستانی بسیار مطمئنی برای تمام یک لشکر باشد. ولی برای خشنودی شاه شجاع هیچ پادگانی به آنجا نفرستاده بودند. دؤم نوامبر 1841 شورش آغاز شد. خانه الکساندر برن، در شهر، مورد حمله قرار گرفت و او بقتل رسید. ژنرال بریتانیایی هیچ عکس العملی از خود نشان نداد، و عدم مجازات به شورشگران قدرت تازه ای بخشید. الفینستون سرگردان و طعمه فرامین متناقض، دیری نگذشت که شیرازه تمام امور از هم گسیخت، یعنی همان چیزی که ناپلئون با سه کلمه تعریف می کند: فرمان، ضد فرمان، بی نظمی. «بلا حصار» بدون دفاع مانده بود و واحدهایی هم که جهت سرکوب شورشیان فرستاده بودند شکست خوردند، و همین موجب شد که افغان ها بیش از پیش تشویق شوند. 3 نوامبر استحکامات مجاور اشغال شدند. 9 نوامبر استحکامات دیده بانی تنها با 80 نظامی توسط افغانها اشغال شد و بریتانیایی ها دچار گرسنگی شدند. از

5 نوامبر الفینستون می خواست با افغان ها وارد مذاکره شود تا از آنها راهی را برای خروج از کشور معامله کند. سر انجام در اواسط ماه نوامبر در شرایطی که تردیدها و ناتوانی او تمام واحدها را به حد نا امید کننده ای تقلیل داده بود و دیگر هیچکدام، نه سربازان اروپایی و نه سربازان هندی، توان روحی لازم برای رویارویی با افغانها را نداشتند. مذاکرات با رؤسای افغان آغاز شد و طی آن مک ناگتن بقتل رسید. برف زمین ها را پوشانده بود و مواد غذایی بیش از پیش نایاب می شد. در اول ژانویه قرارداد تسلیم به تصویب رسید. و تمام خزانه می بایستی مبلغ 190000 لیور استرلینگ به افغان ها بپردازد و باز هم پرداخت 140000 لیور دیگر به افغانها که می بایستی به امضاء برسد. تمام توپخانه و مهمات به استثناء شش توپ شش پوسی(35) و سه کوهستانی، بر جا گذاشته شدند. می بایستی که افغانستان کاملا تخلیه شود. و رؤسا قول داده بودند که غذا و آذوقه در اختیار آنها بگذارند. 5 ژانویه بریتانیاییها با 4500 نظامی و 1200 غیر نظامی عقب نشینی خود را آغاز کردند. راه پیمایی کافی بود که آخرین بازمانده تفاوت نظم نظامیان و غیر نظامیان در هرج و مرجی غیر قابل علاج محو شود، و هر مقاومتی را ناممکن سازد. سرما، برف و کمبود مواد غذایی به همان شکلی که در عقب نشینی ناپلئون پس از رها کردن مسکو، اتفاق افتاد بود، تکرار شد. با این تفاوت که بجای قزاق ها، اینبار تیراندازان ماهر افغانی از بلندیها با حفظ فاصله و با تفنگهای سر پر دوربرد (36) بروی بریتانیایی ها تیراندازی می کردند. رؤسای که قرارداد پایان جنگ را امضاء کرده بودند، نمی توانستند و نمی خواستند جلوی قبایل کوه نشین را بگیرند. گذرگاه کورد- کابل(37) به گورستان تقریباً تمام ارتش تبدیل شد، و آن تعداد اندکی هم که از این گذرگاه جان سالم بدر برده بودند، کمتر از 200 اروپایی بودند که در گذرگاه جاگدالک(38) کاملاً نابود شدند. تنها یک مرد و آنهم دکتر برایدون(39) بود که به جلال آباد رسید که داستان را تعریف کند. با این وجود چندین افسر توسط افغان ها اسیر شده بودند. جلال آباد توسط لشکر سال (40) محافظت می شد. با اینکه دستور گرفته بود کشور را تخلیه کند، شهر را ترک نکرد، نات(41) نیز در قندهار همین کار را انجام داد. غزنی سقوط کرده بود، و حتی یک سرباز هم در محل دیده نمی شد و صدای توپخانه ای بگوش نمی رسید، و تمام سربازان هندی در اثر عدم تطبیق با آب و هوای منطقه از پا درآمده بودند. در این مدت، مقامات عالی بریتانیایی در مناطق مرزی با اولین اخبار از حوادث مصیبتبار کابل، واحدهایی را در پیشاور بقصد تقویت نیروها در افغانستان متمرکز ساختند. ولی عبور و مرور به سختی امکان پذیر می شد و سربازان هندی نیز پیوسته فوج فوج بیمار می شدند. ژنرال پولاک(42) در ماه فوریه فرماندهی را به عهده گرفت، و در پایان مارس 1842 نیروهای کمکی دریافت کرد. او از گذرگاه خیبر(42) عبور کرد و به یاری سال(40) به جلال آباد آمد که در ظرف چند روز گذشته تمام تهاجمات افغان را با شکست مواجه کرده بود. لرد النبورگ(43) که از این پس والی اعظم هندوستان بود، فرمان عقب نشینی از افغانستان را صادر کرد، ولی نات و پولاک به بهانه مشکلات ترابری فرمان عمل نکردند. سرانجام در آغاز ماه ژوئیه افکار عمومی لرد النبورگ را وادار کرد تا جهت اعاده حیثیت و باز سازی وجهه و مقام ارتش بریتانیا دست بکار شود. در نتیجه، او فرمان حرکت بطرف کابل و قندهار و جلال آباد را صادر کرد. در اواسط ماه اوت، پولاک و نات حرکتشان را با هم هماهنگ کردند، و 20 اوت پولاک بطرف کابل حرکت کرد. در گاندمک(44) یک واحد افغان را تارو مار کرد، و 23 اوت گذرگاه گجدلک(45) را بتصرف در آورد. 9 سپتامبر نیروهای متحد دشمن را در هم شکست. 13 سپتامبر در حاشیه ترین (46) اردو زد. 15 سپتامبر به پای دیوارهای کابل می رسد. در این مدت، نات قندهار را ترک کرده بود و با تمام نیرو بطرف غزنی می تاخت. پس از چند درگیری مختصر، نیروهای افغانی را به شکل قابل توجهی خنثی کرده بود. 30 اوت، غزنی را بتصرف در آورد. 6 سپتامبر دشمن شهر را ترک می کند. با تخریب استحکامات شهر شکست تازه ای به افغان ها و مواضع نیرومند

علیدان(47) وارد می سازد. 17 سپتامبر به نزدیکی های کابل می رسد و پولاک فوراً با او ارتباط برقرار می سازد. شاه شجاع مدتها پیش توسط یکی از رؤسا بقتل رسیده بود، و از آن پس هیچ دولت رسمی در افغانستان وجود نداشت، پسرش «فاتح جنگ» (48) به شکل اسمی شاه نامیده شده بود. پولاک یک واحد سوار برای نجات زندانیان کابل فرستاد، ولی زندانیان که موفق به خریداری کردن زندانبانها شده بودند در راه به ملاقات او آمدند. برای انتقام، بازار کابل تخریب شد و بسیاری از ساکنین شهر را بقتل رساندند. روز 12 اکتبر بریتانیایی ها شهر کابل را ترک می کنند و از طریق جلال آباد و پیشاور به هند باز می گردند. «فاتح جنگ» (48) که موقعیت خود را در خطر می دید در پی آنها رفت. دوست محمد از اسارت خود آزاد می شود و سلطنت خود را باز می یابد. این بود تلاش بریتانیاییها و شیوه آنان برای تحمیل شاهزاده مورد نظر خودشان در افغانستان.

توضیح مترجم:

نوشته ای از فردریش انگلس در اطراف 10 اوت 1857

توضیحات مترجم

لازم به یادآوری است که این بخشی از یک متن کامل از مقاله فردریش انگلس درباره افغانستان است و من تنها همان بخشی را که در چاپ فرانسوی وجود داشت ترجمه کردم. نکته بعدی مربوط به تلفظ برخی اسامی در رابطه با مکان و یا اشخاص است که معادل لاتین را به همان شکل که در متن دیده می شود در این بخش خواهید یافت.

Hindou-Kouch (1

(۱) روشن است که در زمان انگلس، کشور پاکستان هنوز تشکیل نشده بوده است.

(۲) Kohistan

(۳) Sind

(۴) Durrani

(۵) Ghildzi

(۶) Khan

(۷) Soudosis

(۸) Indus

(۹) Mahrattes

(۱۰) Zémaoun

(۱۱) Baraksis

(۱۲) Sheil Afros Khan

(۱۳) Choudja chah

(۱۴) Général Gardenne

(۱۵) Feth Ali Chah

(۱۶) Rajit Singh

(۱۷) Futteh Khan

(۱۸) Dost Mohammad

(۱۹) Alexandre Burnes

(۲۰) Lord Auckland

(۲۱) Gouverneur Général

(۲۲) W.Mc Naghten

(۲۳) Satledj

(۲۴) Sind

(۲۵) Indus

(۲۶) Bolan

(۲۷) Khodjak

(۲۸) Sir John Keane

(۲۹) واحد نظامی احتمالاً بین 1500 تا 3500 سرباز

(۳۰) Nott

(۳۱) Feringhee Kaffirs

(۳۲) Général Elphinston

(۳۳) Bala Hissar

۳۴ Pouces واحد اندازه گیری معادل 2.7 سانتیمتر  
۳۵ Mousquet جَد تفنگهای امروزی گویا که برای تیراندازی واجد فتیله ای بوده که می بایستی آتش بزند. شاید که تفنگ چخماقی نام رایج آن باشد.

Kour d Caboul (۳۶

Djagdalak (۳۷

Docteur Brydon (۳۸

Sale (۳۹

Général Pollock (۴۰

Khyber (۴۱

Lord Ellenborough (۴۲

Gandamak (۴۳

Djagdalak (۴۴

Tezeen (۴۵

Alydan (۴۶

Futteh Jung (۴۷

راه توده ۱۴۰ ۱۶,۰۷,۲۰۰۷